

# زبان قرآن در آثار شهید مطهری

سالگرد شهادت استاد مطهری و روز معلم کرامی باد

## مقدمه

## شناخت قرآن و ضرورت آن

«شناخت قرآن، برای هر فرد عالم، به عنوان یک فرد عالم، و برای هر فرد مؤمن، به عنوان یک فرد مؤمن، امری ضروری و واجب است. اما برای یک عالم انسان شناس و جامعه شناس، شناخت قرآن از آن جهت ضروری است که این کتاب در تکوین سرنوشت جوامع اسلامی و بلکه در تکوین سرنوشت بشریت مؤثر بوده است. گاهی به تاریخ این نکته را روشن تر می کند که عملاً هیچ کتابی به اندازه قرآن روی جوامع بشری و زندگی انسانی تأثیر نگذاشته است... و اما ضروری بودن شناخت قرآن برای یک مؤمن مسلمان از آن جهت است که منبع اصلی و اساسی دین و ایمان و اندیشه ی یک مسلمان و آن چه که به زندگی او حرارت، معنی، حرمت و روح می دهد، قرآن است» [آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۹ و ۱۰].

هرگاه بخواهیم در متنی تأمل کنیم و به محتوای آن دست یابیم، ابتدا باید به مسائل و موضوعاتی پردازیم که در ارتباط با آن متن وجود دارند و در قبالتان موضع خاصی اتخاذ کنیم. ضرورت بحث درباره ی این موضوعات آن است که اتخاذ موضع در قبالت آن ها، در فهم ما از متن مؤثر است این کار به طور منطقی بر اصل تلاش برای فهم متن تقدم دارد و در حقیقت پایه های فهم متن است.

در قرآن نیز همین مباحث مطرح شده و بر هر مفسری است که قبل از پرداختن به تفسیر و وارد شدن در علوم قرآنی، موضعش را در قبالت آن ها مشخص کند. در غیر این صورت، تفسیر بر مبنای نادرست و غیردقیق تکیه خواهد زد. از خطر تفسیر به رأی مصون نخواهد ماند و هرگونه اشتباه در مبانی فهم یک متن، موجب خطا در فهم متن و انحراف در تفسیر آن می شود. از جمله ی این مباحث، «زبان قرآن» است.

استاد مرتضی مطهری، از اندیشمندان معاصر، در تألیفات خود، به موضوعات مطرح در زبان قرآن به صورت پراکنده پرداخته است که ما در این جا آن ها را بیان می کنیم. انتخاب این مطالب توسط اسماعیل دخیلی صورت گرفته است.

## اقسام شناخت قرآن

به طور کلی در بررسی و مطالعه ی هر کتابی، سه نوع شناخت ضروری است:

«الف) شناخت سندی یا انتسابی: در این مرحله می خواهیم بدانیم، انتساب کتاب به نویسنده ی آن تا چه اندازه قطعی است...»

مطهری، محمد تقی



این نوع شناخت آن چیزی است که قرآن از آن بی نیاز است و از این نظر، کتاب منحصر به فرد جهان قدیم محسوب می شود» [همان، ص ۱۱ تا ۱۵]

(ب) شناخت تحلیلی: یعنی تشخیص این که این کتاب مشتمل بر چه مطالبی است و چه هدفی را تعقیب می کند... سبک ارائه ی مطالب در آن و شیوه ی برخورد آن با مسائل چگونه است؟ آیا دیدی فلسوفانه و یا به اصطلاح امروز عالمانه دارد؟ آیا قضایا را از دریچه ی چشم یک عارف نگاه می کند و یا آن که سبکش مخصوص به خود است؟ و باز سؤال دیگری در این مورد که آیا این کتاب، پیامی و رهنمودی برای بشریت دارد یا نه؟ و اگر پاسخ مثبت است، آن پیام چیست؟

... ممکن است کتابی از «دید» و «پیام» هر دو خالی باشد و یا تنها «دید» داشته باشد و نه پیام، یا آن که هر دو را دارا باشد» [همان، ص ۱۵ و ۱۶].

(ج) شناخت ریشه ای: آیا مطالب و محتویات کتاب، فکر بدیع نویسنده ی آن است یا آن که از اندیشه ی دیگران وام گرفته شده است؟ چنین شناختی فرع بر شناخت تحلیلی است... آیا آن چه در قرآن هست، در کتاب های دیگر پیدا می شود یا نه؟ و اگر پیدا می شود به چه نسبت است؟ و آیا آن مطالبی که مشابه سایر کتاب هاست، شکل اقتباس دارد یا آن که مستقل است و حتی نقش تصحیح غلط های آن کتاب ها و روشن کردن تعریفات آن ها را ایفا می کند؟» [همان، ص ۱۷ و ۱۸].

## آیا قرآن قابل شناخت است؟

در دنیای اسلام به علل گوناگون، جریان های نامطلوبی در موضوع شناخت قرآن پیش آمده که در انحطاط مسلمین تأثیر بسزایی داشته است و متأسفانه هنوز هم ریشه های آن افکار منحط و خطرناک در جامعه ی ما وجود دارند. در این باره نظرات متفاوت است. شهید مطهری ضمن بیان و نقد آن ها، نظر خود را بیان می کند.

### الف) جریان اخباری گری و عدم حجیت قرآن

«در میان علمای شیعه در سه چهار قرن پیش، افرادی پیدا شدند که معتقد بودند قرآن حجت نیست. این ها از میان منابع چهارگانه ی فقه یعنی قرآن، سنت، عقل و اجماع که از طرف علمای اسلام به عنوان معیار شناخت مسائل اسلامی عرضه شده بود، سه منبع را قبول نداشتند. در مورد اجماع می گفتند، این رسم سنی هاست و نمی توان از آن تبعیت کرد. در خصوص عقل می گفتند، با این همه خطای عقل، اعتماد به آن جایز نیست. اما در مورد قرآن محترمانه ادعا می کردند، قرآن بزرگ تر از آن است که ما آدم های حقیر بتوانیم

آن را مطالعه کنیم و در آن بیندیشیم. فقط پیامبر (ص) و ائمه حق دارند در آیات قرآن غور کنند، ما فقط حق تلاوت آیات را داریم. این گروه همان اخباریان هستند» [آشنایی با قرآن، ص ۲۴ و ۲۵؛ مجموعه آثار، ج ۱، ص ۵۴؛ اسلام و مقتضیات زمان، ج ۱، ص ۱۴۱-۱۵۱].

### ب) جریان اشاعره

«اشاعره معتقد بودند شناخت قرآن، معنایش تدبیر در آیات قرآن نیست، بلکه معنای آن فهم معانی تحت اللفظی آیات است... طبیعی است که این شیوه ی برخورد با قرآن، خیلی زود باعث انحراف و گمراهی می شود، زیرا اینان ناگزیر از توضیح معنای آیات بودند، اما چون عقل را تعطیل کرده بودند، قهراً نوعی برداشت عوامانه از قرآن برایشان حاصل می شد... از جمله این که به تجسم - یعنی جسم بودن خدای تعالی - و صدها اعتقاد انحرافی دیگر نظیر امکان رؤیت خدا با چشم و گفت و گو با خدا با زبان بشری، قائل شدند» [آشنایی با قرآن، ص ۲۵ و ۲۶].

### ج) جریان باطنیه و اسماعیلیه

«در مقابل گروهی که اساساً قرآن را رها کرده بودند، گروهی دیگر پیدا شدند که آن را وسیله ی رسیدن به هدف ها و اغراض خود قرار دادند. اینان در هر زمینه ای که منافعشان اقتضا می کرد، به تأویل آیات قرآن پرداختند و مسائلی را به قرآن نسبت دادند که اساساً روح قرآن از آن ها بی خبر بود. در مقابل هر اعتراضی هم پاسخ این گروه این بود که باطن آیات را تنها ما می دانیم...» [همان، ص ۲۶ و ۲۷].

### د) جریان متصوفه:

«متصوفه در زمینه ی تحریف آیات و تأویل آن ها مطابق عقاید شخصی خود سابقه طولانی داشته اند... مثلاً در جریان ذبح اسماعیل (ع) توسط حضرت ابراهیم (ع) می گویند: مقصود از ابراهیم عقل است و مقصود از اسماعیل نفس، و عقل در این جا قصد داشت تا نفس را ذبح کند... روشن است که چنین برداشتی، بازی کردن با قرآن است و ارائه ی یک نوع شناخت انحرافی» [همان، ص ۲۷ و ۲۸].

## مخاطب قرآن کیست؟

یکی دیگر از نکاتی که در شناخت تحلیلی قرآن باید از آن استنباط کرد، تعیین و تشخیص مخاطبان قرآن است. در قرآن تعبیراتی نظیر هدی للمتقین (بقره/۲)، هدی و بشری للمؤمنین، لینذر من کان حیا (یس/۷۰) زیاد آمده اند. این جا می توان سؤال کرد که هدایت برای پرهیزکاران لزومی ندارد، زیرا آن ها خود پرهیزکارند. از سوی دیگر در قرآن می بینیم که خود را چنین معرفی می کند: «ان هو الا ذکر للعالمین...» [ص ۸۷/۸] و «ما أرسلناک الا

رحمة للعالمین» [انبیا/۱۰۷].

«... در آیاتی که خطاب قرآن به همه‌ی مردم عالم است، در واقع می‌خواهد بگوید، قرآن اختصاص به قوم و دسته‌ی خاصی ندارد، هرکس به سمت قرآن بیاید، نجات پیدا می‌کند. قرآن از قوم خاص و قبیله‌ی معینی به عنوان علاقه‌مند خود یاد نمی‌کند. نمی‌گوید قرآن در تیول این و یا آن قوم قرار دارد. قرآن بر خلاف مکاتب دیگر، انگشت روی منافع طبقه‌ای خاص نمی‌گذارد...» [آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۲۲ و ۳۴]

قرآن چه کسانی را هدایت می‌کند؟ آیا همه را؟ یعنی پس از آمدن قرآن، دیگر گمراهی باقی نمی‌ماند و همه به طور جبری هدایت می‌شوند؟ خیر، نه تنها همه را هدایت نمی‌کند، بلکه عده‌ای به وسیله‌ی آن گمراه خواهند شد: «یضل به کثیراً و یهدی به کثیراً» [بقره/۲۶] و «ما یضل به الا الفاسقین» [همان/ص ۱۲۹ و ۱۳۰].

### زبان قرآن رمزی نیست

«قرآن مثل بعضی کتاب‌های مذهبی نیست که یک سلسله مسائل رمز آسا در مورد خدا و خلقت و تکوین مطرح کرده باشد و حداکثر یک سلسله اندرزه‌های ساده‌ی اخلاقی هم ضمیمه کرده باشد و بس، به طوری که مؤمنین ناچار باشند دستورها و اندیشه‌ها را از منابع دیگر اخذ کنند» [آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۱۰].

«به عنوان نمونه از شیوه‌ی خاص قرآن، می‌توان از آیات محکم و آیات متشابه نام برد. در باره‌ی محکّمات و متشابهات، یک تصور عوامانه وجود دارد. گروهی می‌پندارند آیات محکم آن‌هایی هستند که مطالب در آن‌ها به صورت ساده و صریح طرح شده و به عکس، در آیات متشابه به صورت لغز و معما و رمز مطرح شده است...» [همان، ص ۲۱].

«نه معنای محکم صریح و ساده است و نه معنای متشابه لغزوار و رمزگونه. معما و رمز لفظی است با معنای مبهم و مجمل که با کلماتی بیان می‌شود که به طور مستقیم افاده‌ی معنا نمی‌کنند» [همان، ص ۲۲].

آیا در قرآن هم آیاتی لغزوار وجود دارد؟ این با نص قرآن که می‌گوید قرآن کتابی روشنگر و قابل فهم برای همه است و آیاتش همه نور و هدایت است، منافات دارد. سر‌مطلب این است که برخی مسائل مطرح شده در قرآن، به خصوص آن‌جا که سخن از امور غیب و ماوراءالطبیعه به میان می‌آید، اساساً با الفاظ، قابل بیان نیستند و به قول شیخ شوشتری:

معانی هرگز اندر حرف ناید

که بحر بیکران در ظرف ناید

اما از آن‌جا که زبان بیان قرآن همین زبان بشری است، ناگزیر

آن موضوعات لطیف و معنوی با عباراتی بیان شده‌اند که بشر برای موضوعات مادی به کار می‌برد. پس برای جلوگیری از سوءفهم، مسائل در بعضی آیات به گونه‌ای طرح شده‌اند که باید حتماً به کمک آیات دیگر تفسیر شوند و غیر از این راهی وجود نداشته است. مثلاً قرآن می‌خواسته از حقیقتی که نام آن رؤیت خدا با قلب است، یعنی این که انسان می‌تواند خدا را با قلب خود شهود کند، نام ببرد. این معنا در قالب چنین عباراتی بیان شده‌اند: «وجوه یومئذ ناضره. الی ربها ناظره» [قیامت/۲۲ و ۲۳]: در آن روز، چهره‌هایی خرم وجود دارد که به پروردگار خود نظر می‌افکنند.

قرآن لفظ دیدن را به کار برده و لفظ مناسب‌تری برای ادای مقصود در اختیار نداشته است، اما برای جلوگیری از اشتباه، در جای دیگر توضیح می‌دهد: «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الأبصار» [انعام/۱۰۳]: هیچ چشمی او را درک نمی‌کند، ولی او چشم‌ها را مشاهده می‌کند. طبعاً خواننده متوجه می‌شود که با وجود تشابه لفظی، این امور سنخیتی با هم ندارند و کاملاً از یکدیگر جدا هستند.

«قرآن برای جلوگیری از مشتبه شدن آن معانی شامخ و عالی با معانی مادی، می‌گوید: متشابهات را به محکّمات ارجاع کنید» [آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۲۳ و ۲۴].

### زبان قرآن، زبان عقل و دل است

«یک وظیفه‌ی قرآن، یاد دادن و تعلیم کردن است. در این جهت، مخاطب قرآن عقل انسان خواهد بود و قرآن با زبان منطقی و اعتدال با او سخن می‌گوید. اما به جز این زبان، قرآن زبان دیگری نیز دارد که مخاطب آن عقل نیست، بلکه دل است و این زبان دوم، احساس نام دارد. آن‌که می‌خواهد با قرآن آشنا شود و بدان انس بگیرد، باید با هر دو زبان‌ها آشنایی داشته باشد و از هر دو در کنار هم استفاده کند. تفکیک این دو از هم مایه‌ی بروز خطا و اشتباه و سبب زیان و خسران خواهد بود.

آن‌چه را ما دل می‌نامیم، عبارت است از احساسی بسیار عظیم و عمیق که درون انسان وجود دارد. گاهی اسم آن را احساس هستی می‌گذارند؛ یعنی احساسی از ارتباط انسان با هستی مطلق. کسی که زبان دل را بداند و با آن انسان را مخاطب قرار دهد، او را از اعماق هستی و کنه وجودش به حرکت در می‌آورد. آن وقت دیگر تنها فکر و مغز انسان تحت تأثیر نیست، بلکه سراسر وجودش تحت تأثیر قرار می‌گیرد. به عنوان نمونه‌ای از زبان احساس، شاید بتوان موسیقی را مثال آورد...» [آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۳۵ و ۳۶].

«قرآن خود توصیه می‌کند که آن را با آهنگ لطیف و زیبا بخوانند. با همین نوای آسمانی است که قرآن با فطرت الهی انسان سخن می‌گوید و آن را تسخیر می‌کند...» [همان، ص ۳۷].

«قرآن بر موسیقی خاص خودش تأکید زیادی دارد؛ موسیقی ای که اثرش از هر موسیقی دیگر در برانگیختن احساسات عمیق و متعالی انسان بیشتر است... یا ایها المزمّل قم اللیل الا قلیلاً... و رتل القرآن ترتیلاً» [مزمّل، ۴-۱]... در میان مسلمانان، یگانه چیزی که مایه‌ی نشاط و کسب قدرت روحی و پیدا کردن خلوص و صفای باطن بود، همان موسیقی قرآن بود... وقتی قرآن زبان خود را زبان دل می‌نامد، منظورش آن دلی است که می‌خواهد با آیات خود آن را صیقل بدهد و تصفیه کند و به هیجان بیاورد... [همان، ص ۳۹].

«مسئله‌ی دیگری که به سبک قرآن مربوط است، مسئله‌ی آهنگ پذیری قرآن است... در زبان‌ها جز شعر، چیز دیگری آهنگ نمی‌پذیرد. قرآن شعر نیست، چون نه وزن دارد نه قافیه و نه هم‌هایش هماهنگ با یکدیگر است. از نظر محتویات هم، چون شعر اصلاً به تخیل بستگی دارد، تخیل در آن نیست... قرآن یگانه متنی است که آهنگ پذیر است»<sup>۲</sup> [نبوت، ص ۲۲۱].

### قرآن و تعابیر شاعرانه

«این خصوصیت در زیبایی قرآن هست که با این که فصاحت را به انتها درجه رسانده است، از هر نوع تعبیر شاعرانه‌ای که بوی کذب در آن باشد، پرهیز کرده است. مثلاً در شعرها داریم:

یا رب چه چشمه‌ای است محبت که من از آن  
یک قطره آب خوردم و دریا گریستم  
طوفان نوح زنده شد از آب چشم من  
با آن که در غمت به مدارا گریستم

این از نظر شعری خیلی زیباست، اما از نظر واقعیت خیلی دروغ است» [نبوت، ص ۲۰۹].

### قرآن و تشبیهات

«وقتی مطلبی را تشبیه می‌کنند به مطلب دیگری، دو چیز را قرین یکدیگر قرار می‌دهند و این اعجاب را برمی‌انگیزد. تشبیه در قرآن بسیار کم است. قرآن در عین این که از مقوله‌ی زیبایی است، باز با عقل و روح و فکر انسان سروکار دارد. یعنی مسائلی که می‌گوید، همان مسائلی است که عقل می‌پذیرد... شعر فقط زیبایی است. راهی را نمی‌خواهد نشان دهد. جایی که کسی می‌خواهد راهی را نشان بدهد، او دیگر نمی‌تواند با تعبیرات شاعرانه که همه‌اش تخیل است، راه را نشان دهد» [همان، ص ۲۱۰ و ۲۰۹].

### استعمال و وضع لغات

«ارباب علوم [وقتی] به یک معانی تازه‌ای می‌رسند که عرف عام به آن معانی نمی‌رسد، ناچارند که لغتی برای معنی جدید وضع کنند.

معمولاً دیگر نمی‌روند لفظی از خارج اختراع کنند، به قرآن و مشابهاتی که هست، لفظی را از جایی می‌گیرند و بعد آن را توسعه و تعمیم می‌دهند و ترویجش می‌کنند تا قالب جدید پیدا کند...» [نبوت، ص ۷۱].

«در دریافت‌های انبیا هم یک چنین چیزی است. یعنی آن چه آن‌ها دریافت می‌کنند، نوعی معانی است که قبلاً در میان مردم وجود نداشته که لفظ داشته باشد. لفظ جدید وضع کردن هم که این درد را دوا نمی‌کند، چون لفظ جدید را میان دو نفری باید وضع کرد که هر دو با معنی آشنا باشند. ناچار از همان الفاظ متداول، نزدیک‌ترین الفاظ را برای این معنی انتخاب می‌کنند.

مثال: در لغت، معنی وحی هر القای محرمانه و مخفیانه و پنهان را می‌گویند. القای مرموز، مثل این که اگر یک نفر به یک نفر دیگر به صورت نجوا و مخفی که کسی نفهمد، مطلبی را القا کند این را در عرف مثلاً می‌گفته‌اند از وحی، پس از معنی لغوی، جنبه‌ی مخفی بودن و مرموز بودنش است نسبت به افهام سایر مردم»<sup>۵</sup> [نبوت، ص ۷۲].

### توجه به مباحث لغوی و وجوه و نظایر در آثار استاد مطهری

استاد در موارد متعددی به تناسب موضوع، به مباحث لغوی و بحث در خصوص مفردات قرآن پرداخته است:

مثال ۱: تفاوت «عین» و «بصر»

«فرق است بین کلمه‌ی بصر و کلمه‌ی عین، همان طوری که در فارسی هم فرق است بین کلمه‌ی دیده و کلمه‌ی چشم. عین که فارسی آن چشم است، نام عضو مخصوص و معهود است با قطع نظر از کار آن، ولی کلمه بصر و هم چنین فارسی آن دیده، از آن جهت به چشم اطلاق می‌شود که کار مخصوص دیدن (ابصار) از آن سر می‌زند. لذا این دو کلمه اگر چه اسم یک عضو است، ولی مورد استعمال متفاوت دارد... در آیه‌ی قل للمؤمنین یغضوا من ابصارهم [نور/ ۳۰]، چون عنایت به کار چشم یعنی عمل دیدن است، کلمه‌ی ابصار به کار رفته است نه کلمه‌ی عیون [مسئله‌ی حجاب، ص ۱۳۶ و ۱۳۷].

مثال ۲: تفاوت غض و غمض

«غمض به معنی بر هم گذاردن پلک هاست. می‌گویند غمض عین کن. کنایه است از این که صرف نظر کن. چنان که مشاهده می‌کنید، این لغت با کلمه‌ی عین همراه می‌شود، نه با کلمه‌ی بصر. ولی در مورد کلمه‌ی غض می‌گویند بصر و یا غض نظر و یا غض طرف. غض به معنی کاهش دادن است و غض بصر یعنی کاهش دادن نگاه؛ مانند آیه‌ی واغضض من صوتک [لقمان/ ۱۶]: صدای



خودت را کاهش بده... علی‌هذا در آیه‌ی ۴۰ سوره‌ی نور می‌گوید. بغضوا من ابصارهم... یعنی خیره‌نگاه نکنند! [همان، ص ۱۴۱-۱۳۷].

## حروف مقطعه

«حروف مقطعه یعنی حروف الفبا، در حالی که با یکدیگر ترکیب نشده‌اند... این مطلب از مختصات قرآن است. یعنی کتاب دیگری چه از کتب آسمانی و چه غیر آسمانی نداریم که فصل‌هایش با حروف مقطعه آغاز شده باشد» [آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۱۲۲].  
منظور از این حروف چیست؟

**نظر اول:** «این‌ها یک سلسله رموزی است میان گوینده و شنونده. یعنی بین خدا و پیغمبر مطالبی و معارفی بوده که از سطح فکر عامه‌ی مردم فراتر قرار داشته است و به علت این که مردم ظرفیت شنیدن آن را نداشتند، به طور صریح بیان نشده و به صورت رمز رد و بدل شده است» [آشنایی با علوم قرآن، ج ۱، ص ۱۲۲ و ۱۲۳].  
**نظر دوم:** «این‌ها اسم‌های قرآن و یا نام‌های سوره‌هایی است که در اول آن‌ها آمده است...» [همان، ص ۱۱۳].

**نظر سوم:** «این‌ها سوگند است. قرآن همچنان که به سایر مظاهر خلقت سوگند یاد کرده است... به حروف الفبا نیز سوگند خورده است. پس معنی الم این است که به الف و لام و میم سوگند. انسان هنگامی که به چیزی سوگند می‌خورد، در حقیقت امر مورد احترامی را که برای خودش محترم است و مخاطب می‌داند که آن چیز مورد علاقه است و حاضر نیست آن را خوار و زبون سازد، پشتوانه‌ی صحت در درستی سخنش قرار می‌دهد. لهذا علمای ادب می‌گویند، سوگند تأکید و تأیید راستی سخن حق است. ولی گاهی انسان سوگند یاد می‌کند نه برای این منظور، بلکه برای افاده‌ی امری که لازمه‌ی سوگند است. یعنی برای افاده‌ی این که طرف بدانند گوینده برای آن چیز احترام قائل است. وقتی کسی می‌خواهد به مردم بفهماند برای فلان شخص احترام قائلم، به سر او و جان او سوگند می‌خورد. در این گونه قسم‌ها، هدف متوجه مقسم به (چیزی که به او قسم خورده شده) است نه مقسم علیه (مطالبی که در مورد او قسم یاد شده است).

سوگندهای قرآن از نوع دوم است و می‌خواهد بشر را متوجه اهمیت این امور کند» [همان، ص ۱۲۳ و ۱۲۴].

**نظر چهارم:** «این حروف اشاره به اعجاز قرآن است... حروف الفبا که به منزله‌ی ماده‌های اولیه‌ی باقی باقیمان سخن است و در اختیار همه هست. ولی آیا همه می‌توانند سخن عالی بگویند؟ خیر... قدرت‌ها و هنرهای سخنوری از ترکیب همین حروف پدید می‌آید، کتاب‌ها، مقاله‌ها، قصیده‌ها و غزل‌ها، همه بافته شده‌ی این حروف‌اند، در حالی که از نظر مراتب و درجات، تفاوت از زمین

تا آسمان است» [همان، ص ۱۲۵ و ۱۲۴].

**نظر پنجم:** در این قسمت، استاد مطهری به صورت گذرا نظریه‌ی رشاد خلیفه را مطرح کرده است [همان ص ۱۲۶].

**نظر ششم:** که نظر قابل تأملی است: «بعضی از قدیم تا به حال مطرح است که نظام هستی اول چه بوده است؟ یعنی مقدم چیست و مؤخر کدام است؟ برخی می‌گویند اول کلمه و سخن بوده و مقصودشان این است که اول اندیشه و فهم و درک بوده است، زیرا کلمه و سخن نمایانگر اندیشه هستند و سپس ماده پیدا شده. و نظر دوم عقیده‌ی کسانی است که به تقدم ماده قائل‌اند. یعنی می‌گویند اول ماده و طبیعت پدید آمده است و پس از تکامل ماده، تدریجاً فهم و شعور و درک پیدا شده و سپس کلمه و سخن. از این دو نظریه، گویا قرآن اولی را پذیرفته، زیرا وقتی می‌خواهد داستان خلقت را بیان کند، می‌فرماید: انما امره اذا اراد شیئا ان یقول له کن فیکون [پس/۸۲].

یعنی اول قول است و سپس سایر مخلوقات. و البته ناگفته پیداست که قول در این جا تنها به معنای لفظ، هوا و صوت نیست، بلکه معنای جامع‌تر و کامل‌تری دارد. به نظر می‌رسد که خداوند با این حروف مقطعه، نحوه‌ی کار خودش را بیان می‌کند؛ یعنی قول، سخن و اندیشه بر ماده، جسم و طبیعت تقدم دارند» [همان، ص ۱۲۷ و ۱۲۶].

## وحی از دیدگاه استاد

«هیچ کس نمی‌تواند ادعا کند که من می‌توانم حقیقت این کار را تشریح بکنم. اگر کسی بتواند چنین ادعایی بکند، خود همان پیغمبران هستند. برای این که این یک حالتی است، یک رابطه‌ای است و یک ارتباطی است نه از نوع ارتباطاتی که افراد بشر با یکدیگر دارند، یا افراد عادی بشر با اشیای دیگر غیر از خدا دارند... ولی از این هم نباید مأیوس شد که تا حدودی می‌شود درباره‌ی این مطلب بحث کرد» [نبوت، ص ۲۰].

## الف) نظریه‌ی عوامانه در خصوص وحی

«برخی تا می‌گویند وحی، این جور به فکرشان می‌رسد که خداوند در آسمان است، بالای آسمان هفتم... و پیغمبر روی زمین است... خدا که می‌خواهد دستورهایش را به پیغمبرش برساند، نیاز دارد به یک موجودی که بتواند این فاصله را طی کند و آن موجود قهراً باید پرو بال داشته باشد تا این فاصله را طی کند و از طرفی هم باید عقل و شعور داشته باشد که بتواند دستوری را از خدا به پیغمبر القا کند... و او همان است که به اسم فرشته نامیده می‌شود.» [همان، ص ۲۰ و ۲۱].

بسم الله الرحمن الرحیم



## ب) نظریه‌ی روشنفکرانه در خصوص وحی

می‌داند و البته این هست که خصوصیت و شکل آن برحسب مراحل مختلف تکامل زندگی متفاوت است...» [همان، ص ۷۴].

«در وحی انبیا، یک مطلب مسلم است و آن این که این وحی معلم داشته، یعنی بدون معلم نیست؛ ولی معلم غیر بشری و غیر طبیعی: علمه شدید القوی [نجم / ۵]... جنبه‌ی دوم که باز در وحی باید منظور کرد، حالت استشعار است، یعنی در حالی که می‌گیرد، متوجه است که از بیرون دارد می‌گیرد» [همان، ص ۷۵ و ۷۶].

«نکته‌ی سومی که ما در وحی انبیا از زبان خود انبیا می‌فهمیم، این است که آن‌ها یک موجود دیگری را غیر از خدا به عنوان فرشته ادراک می‌کرده‌اند که او باز واسطه‌ی وحی بوده است... یک موجود دیگری به نام فرشته که به وجود او هم مستشعر بودند، درک می‌کردند و برای ما معرفی کرده‌اند» [همان، ص ۷۷].

استاد مطهری مشخصات وحی انبیا را در چهار گزینه بیان کرده‌اند: ۱. درونی بودن؛ ۲. معلم داشتن؛ ۳. استشعار؛ ۴. ادراک واسطه‌ی وحی<sup>۱</sup> [همان، ص ۸۴-۸۰].

هم چنین بحثی را با عنوان خودآگاهی پیامبرانه مطرح کرده‌اند که در آن جا نیز به نظرات اقبال لاهوری توجه کرده‌اند [مقدمه‌ای بر جهان بینی اسلامی، ج ۴ و انسان در قرآن، ص ۳۰۲ تا ۳۰۶].

## آیا داستان‌های قرآن حقیقت دارند؟

«بعضی از مصری‌ها راجع به برخی قصص قرآن یک حرف مفتی زده‌اند- که گاهی در کلمات غیر مصری‌ها هم دیده می‌شود- که فلان داستان در تواریخ دنیا پیدا نشده است. خوب پیدا نشده باشد! مگر تمام قضایایی که در دنیا واقع شده، در کتب تاریخ هست؟ کتب تاریخی که ما الان داریم، از حدود سه هزار سال پیش است. یعنی از حدود هزار و چهارصد سال پیش از دوره‌ی اسلام به این طرف می‌شود گفت، تاریخ دنیا تا حدی روشن است. از آن جلوتر اصلاً ما تاریخ درستی در دنیا نداریم. از چهار تا پنج هزار سال قبل به آن طرف را اساساً می‌گویند از سنه‌ی ماقبل تاریخ» [سیری در سیره‌ی نبوی، ص ۱۲۳ و ۱۲۴].

«بعضی‌ها راجع به برخی از قصص قرآن گفته‌اند که قرآن هدفش مقدس است. قصص را نقل می‌کند برای پند و عبرت گرفتن. قرآن که کتاب تاریخ نیست که بخواهد وقایع نگاری کند، وقایع را برای پندها ذکر می‌کند. وقتی هدف پند است، دیگر فرق نمی‌کند آن واقعه‌ای که نقل می‌کند، واقعاً واقع شده باشد یا آن را به صورت یک داستان نقل کند که نتیجه بگیرد. مگر نیست که بسیاری از حکیمان دنیا پندهای بسیار بزرگ را از زبان حیوانات بیان کرده‌اند که همه‌ی مردم می‌دانند که این‌ها واقعیت ندارند؟... بعضی

«بعضی از افراد از جمله سید احمدخان هندی، خواسته‌اند که تمام این تعبیرات، وحی از جانب خدا و نزول فرشته و سخن خدا و قانون آسمانی و همه‌ی این‌ها را یک تعبیرات بدانند؛ تعبیرات مجازی که با مردم عوام جز با این تعبیرات نمی‌شد صحبت کرد. پیغمبر یک نابغه‌ی اجتماعی است، ولی یک نابغه‌ی خیرخواه... پس روح القدس همان روح باطن خودش (پیامبر) است. عمق روح خودش است که به او الهام می‌کند... چون از عمق روحش این اندیشه‌ها می‌آید به سطح روحش، می‌گویم پس روح الامین این‌ها را آورده و چون سر سلسله‌ی همه‌ی کارها خداست و همه چیز به دست اوست، پس خدا فرستاده است... ملائکه عبارت است از قوایی که در طبیعت وجود دارد و چون خدا این قوا را استخدام می‌کند، بنابراین ملائکه در اختیار او هستند.» [همان، ص ۲۱ و ۲۲]

## ج) نظر استاد مطهری

«در همه‌ی افراد بشر- ولی به تفاوت- غیر از عقل و حس، یک شعور دیگر و یک حدس باطنی دیگر هم وجود دارد و این در بعضی افراد قوی است و آن قدر قوی می‌شود که با دنیای دیگر واقعاً اتصال پیدا می‌کند... پس نبوغ خودش نیست، فقط استعدادی که دارد، استعداد ارتباط با خارج از وجود خودش هست... و این نه نص قرآن، اختصاص به پیغمبران هم ندارد... [برای] مثال: مادر عیسی (ع) و مادر موسی (ع).

در حدیث هم هست که رویای صادق یک جزء از هفتاد جزء نبوت است» [همان، ص ۲۸-۲۲].

استاد مطهری حرف اقبال در کتاب «احیای فکر دینی در اسلام» را نقل و به طور ضمنی آن را پذیرفته است. آن مطلب چنین است: «پیغمبری را می‌توان هم چون نوعی از خودآگاهی باطنی تعریف کرد که در آن تجربه‌ی اتحادی [چون حالت عرفانی یک حالت تجربه‌ی شخصی است، اسمش را گذاشته تجربه‌ی اتحادی، یعنی اتحاد با خدا] تمایل به آن دارد که از حدود خود لبریز شود و در پی یافتن فرصت‌هایی است که نیروهای زندگی اجتماعی را از نو توجیه کند تا شکل تازه‌ای به آن‌ها بدهد. در شخصیت وی، مرکز محدود زندگی در عمق نامحدود خود فرد می‌رود...» [همان، ص ۷۲ و ۷۳].

سپس ادامه‌ی حرف اقبال را پی می‌گیرد: «این اتصال باریشه‌ی وجود، به هیچ وجه مخصوص آدمی نیست. شکل استعمال کلمه‌ی وحی در قرآن نشان می‌دهد که این کتاب آن را خاصیتی از زندگی

خواسته اند چنین حرفی بگویند که اصلاً ضرورتی ندارد ما در باب قصص قرآن، راجع به این جهتش فکر کنیم که آیا قصص قرآن تاریخ است یا تمثیل برای پند و اندرز» [همان، ص ۱۲۴].

«ولی این حرف بسیار حرف مفتی است. محال است که انبیا در منطق نبوت، برای یک حقیقت - العیاذ باللّه - یک امر واقع نشده و یک دروغ را ولو به صورت تمثیل، بیان کنند... قرآن، پیغمبر، ائمه و کسانی که تربیت شده‌ی این مکتب هستند، محال است که برای هدف مقدس، از یک امر نامقدس مثلاً از یک امر باطل، از یک امر بی حقیقت ولو یک تمثیل استفاده کنند. این است که ما شک نداریم که تمام قصص قرآن، همان طور که قرآن نقل کرده، عین واقعیت است. داستانی که قرآن نقل می‌کند، ما بعد از نقل قرآن احتیاجی

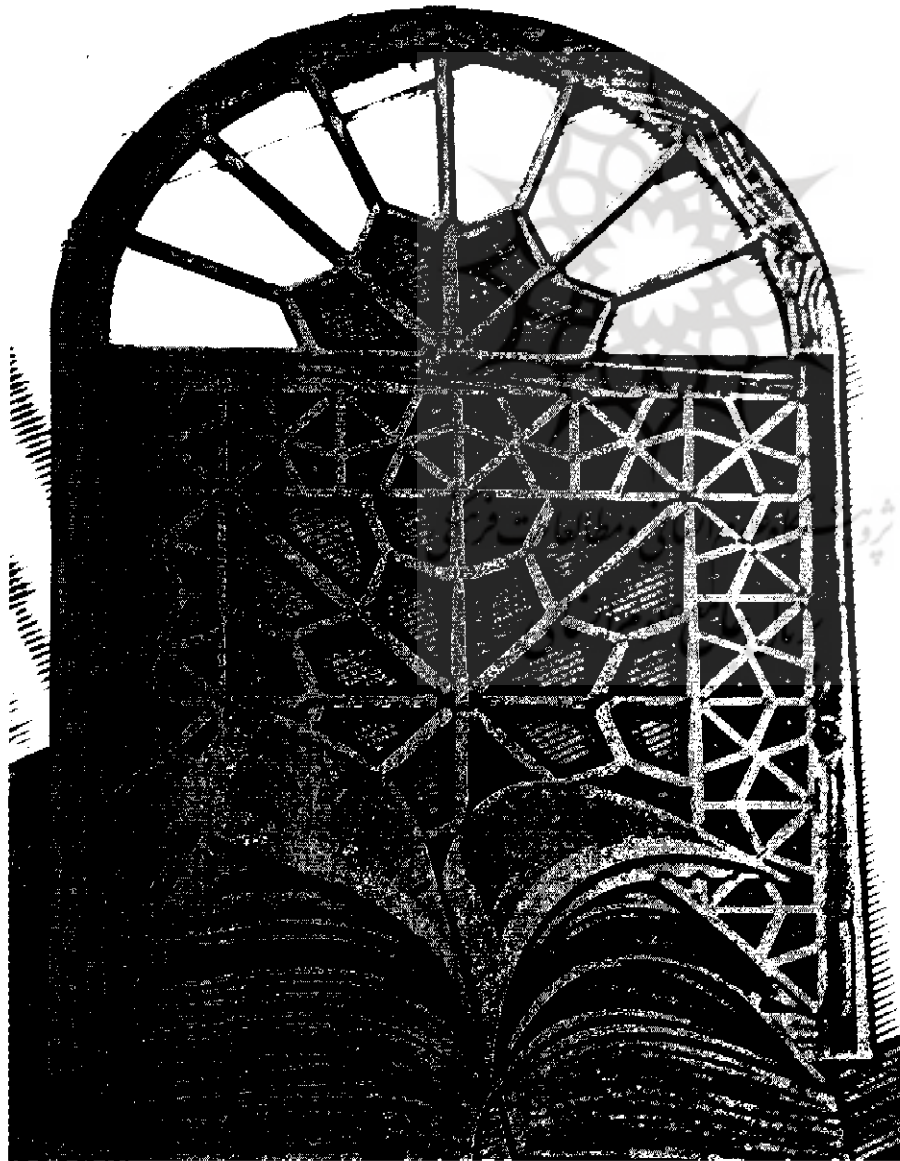
نداریم که تأییدی از تواریخ دنیا پیدا کنیم. تواریخ دنیا باید از قرآن تأیید بگیرند» [همان، ص ۱۲۵].

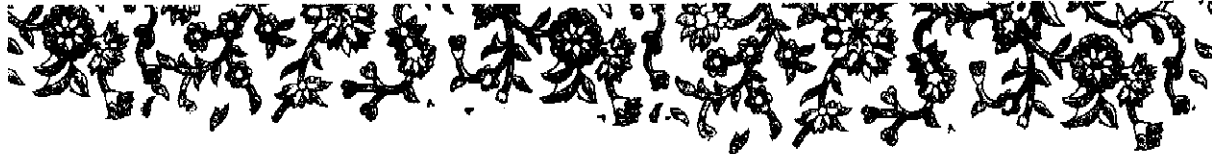
### اختلاف برداشت‌ها و قرائت‌ها

«به این نکته توجه داریم که تدبیر در قرآن مجید، حق هر فرد مسلمانی است و در انحصار فرد یا گروهی نیست. و باز به این نکته توجه داریم که برداشت‌ها هر اندازه بی‌غرضانه باشد، یک جور از آب در نمی‌آید. هر کس ممکن است دیدگاه ویژه‌ای داشته باشد و حق دارد با توجه به درک مفاهیم لغات و وارد بودن به اسلوب زبان عربی و اسلوب خاص قرآن و با توجه به شأن نزول آیات و تاریخ صدر اسلام و با توجه به آنچه مسلم است که از ناحیه‌ی ائمه‌ی اطهار (ع) در تفسیر آیات و سیره و با توجه به پیشرفت‌های علوم، در آیات قرآن مجید تدبیر نماید و برداشت‌های خود را که لااقل خودش بین و بین الله به آن‌ها معتقد است، به عنوان تفسیر یا

هر عنوان دیگری در اختیار دیگران بگذارد. اما می‌دانیم در طول تاریخ، از طرف گروه‌هایی از باطنیه و غیر باطنیه تفسیرهایی از آیات شده است که آن‌ها را به حساب تفسیر و برداشت نمی‌توان گذاشت؛ مسخ و تحریف است نه برداشت و تفسیر» [مجموعه‌ی آثار، ج ۱، ص ۴۶۰].

در ادامه‌ی اتحاد، شهید مطهری با در نظر گرفتن انحرافات تفسیری وابستگان به تفکر مارکسیستی می‌نویسد: «شما در تفسیر خود، معیار را این قرار داده‌اید که کتاب هر مؤلف را از طریق آشنایی با خواست او و طرز تفکر او می‌توان تفسیر کرد و ما خواست خدا را [برای اولین بار] به دست آورده‌ایم که...» [همان، ص ۴۶۱]. «شما می‌گویید منظور از این که امام باید تفسیر کند، این است





بینش و درک مخصوصی ایجاد می‌کند. این نسبیّت از دو چیز ناشی می‌شود: قابلیت و استعداد پایان‌ناپذیر منابع اسلامی برای کشف و تحقیق، و دیگری تکامل طبیعی علوم و افکار بشری. و این است راز بزرگ خاتمیت» [همان، ص ۲۰۲].

### ساختار پیوسته‌ی آیات و سوره‌های قرآن

«نکته‌ی مهمی که در بررسی قرآن باید به آن توجه داشت، این است که در درجه‌ی اول باید قرآن را به کمک خود قرآن شناخت. مقصود این است که آیات قرآن مجموعاً یک ساختمان به هم پیوسته را تشکیل می‌دهند. یعنی اگر یک آیه از آیات قرآن را جدا کنیم و بگوییم تنها یک آیه را می‌خواهیم بفهمیم، شیوه‌ی درستی اتخاذ نکرده‌ایم. البته ممکن است فهم ما از همان یک آیه درست باشد، اما این کاری است از احتیاط بیرون... قرآن در بیان مسائل شیوه‌ای مخصوص به خود دارد. در بسیاری موارد، اگر یک آیه‌ی تنها را از قرآن اخذ کنید، بدون آن که آن را بر آیات مشابه عرضه بدارید، مفهومی پیدا می‌کند که با مفهوم همان آیه، وقتی که در کنار آیات هم مضمون قرار گرفته است، به کلی متفاوت است» [آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۲۱].

### کتاب تدوین و کتاب تکوین

«وقتی که ما در قرآن منصفانه و بی‌غرضانه تأمل می‌کنیم، هیچ ضرورتی ندارد که بتوانیم همه‌ی مسائل آن را حل کنیم. قرآن از این حیث شبیه طبیعت است. در طبیعت بسا رازها وجود دارد که حل نشده است و در شرایط فعلی نیز برای ما امکان آن‌ها وجود ندارد. اما این مسائل در آینده حل خواهند شد. به علاوه، در شناخت طبیعت، انسان باید اندیشه‌ی خود را با طبیعت آن‌گونه که هست مطابق کند، نه آن که طبیعت را آن‌گونه که می‌خواهد توجیه و تفسیر کند. قرآن نیز هم‌چون کتابی است که برای یک زمان نازل نشده است... در حدیثی از پیامبر (ص) نقل شده است که فرموده‌اند: «مثل قرآن، مثل خورشید و ماه است و مثل آن دو همیشه در جریان است...» [آشنایی با قرآن، ج ۱، ص ۲۹ و ۳۰؛ مجموعه‌ی آثار، ج ۳، ص ۱۹۹ و ۲۰۰].

در قرآن هیچ تعارضی وجود ندارد:

«اصولاً معنی ندارد که در کتاب مبین الهی تعارض و اختلاف وجود داشته باشد و نیاز باشد که برخی از آیات را برخلاف ظاهری که هست، تأویل کنیم. حقیقت این است که در قرآن کریم، در هیچ موضوعی از موضوعات، حتی یک آیه هم وجود ندارد که نیازمند به تأویل باشد. متشابه‌ترین آیات قرآنی نیز چنین نیست... و شاید بتوان گفت، اعجاز‌آمیزترین جنبه‌های قرآن مجید همین جهت

که: اندیشه‌ی مفسران بسان اندیشه‌ی امام باشد و بر مبنای آموزش‌ها و اعمال او شکل گرفته باشد؛ یعنی تفسیرگر کسی باشد که در شرایط حساس و درگیری‌های سخت و تضادهایی که امامان ما با آن‌ها روبه‌رو بوده‌اند، قرار بگیرد و از آگاهی و شناخت مخصوص امام برخوردار باشد تا از عهده‌ی حل این‌گونه تضادها برآید...» [همان، ص ۴۶۲].

«خلاصه برای این که تفسیر، تفسیر امام باشد، دنبال سخن امام رفتن ضرورتی ندارد.. باید تفکر، تفکر امام باشد و تفکر آن‌گاه تفکر امام خواهد بود که فرد از نظر طبقاتی در طبقه‌ی امام (طبقه‌ی محرومان تاریخ) باشد و عملاً درگیری‌های طبقاتی او را داشته باشد تا مانند او تجربه کند و ببیند» [همان، ص ۴۶۲].

آن‌گاه استاد شهید بر تفکر فوق می‌تازد و می‌گوید: «آقا واقعاً معنی رجوع به ائمه در تفسیر آیات همین است؟ آیا خودتان به این مطلب معتقدید یا می‌خواهید بدین وسیله دیگران را اغفال کنید؟... شما حتی اطلاع از تاریخ صدر اسلام و شأن نزول آیات را هم لازم نשמوده و زحمت یک بررسی مختصر تاریخ اسلام را هم به خود نداده‌اید و آن‌گاه به تفسیر قرآن و تدوین ایدئولوژی اسلامی دست زده‌اید.»

### اجتهاد

«اهم وظایف و مسئولیت‌های علمای امت اجتهاد است. اجتهاد یعنی کوشش عالمانه با متد صحیح برای درک مقررات اسلام با استفاده از منابع کتاب، سنت، اجماع و عقل... کلمه‌ی اجتهاد در قرآن نیامده است. کلمه‌ای که از لحاظ روح معنی، مرادف این کلمه است و در قرآن آمده است، تفقه است.

کلیات اسلامی، ثابت و لایتغیر و محدود است و اما حوادث و مسائل، نامحدود و متغیر است و هر زمانی مقتضیات مخصوص خود و مسائل مخصوص خود دارد. به همین جهت ضرورت دارد که در هر عصر و زمانی، گروهی متخصص و عالم به کلیات اسلامی و عارف به مسائل و پیشامدهای زمان، عهده‌دار اجتهاد و استنباط حکم مسائل جدید از کلیات اسلامی بوده باشند» [مجموعه‌ی آثار، ص ۱۹۷ و ۱۹۸].

«هر کتاب بشری، هر چند شاهکار باشد، استعداد محدود و پایان‌پذیری برای تحقیق و مطالعه دارد و کار کردن چند نفر متخصص کافی است که تمام نکات آن را روشن نماید. اما قرآن در طول چهارده قرن، با آن که همیشه صدها متخصص روی آن کار می‌کرده‌اند، نشان داده است که از نظر تحقیق و اجتهاد، استعداد پایان‌ناپذیری دارد. قرآن از این نظر مانند طبیعت است... اجتهاد یک مفهوم نسبی و منظور و متکامل است و هر عصری و زمانی





است... تنها کوتاهی فهم علمی متکلمین و بعضی از مفسرین و شارحین بوده است که این تعارض را به وجود آورده است» [مجموعه ی آثار، ج ۱، ص ۳۷۴].

مثال ۱. سؤال: در آیه ی «تعرج الملائکه و الروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنه» [معارف / ۴]، معنی پنجاه هزار سال روز قیامت چیست؟ در صورتی که وقتی ما می گویم سال، یک حسابی است که با گردش سالیانه ی خودمان می گویم. یعنی آن گاه که زمین ما یک دور به دور خورشید می چرخد، ما می گویم یک سال. اگر هزار بار بچرخد، می گویم هزار سال. اگر پنجاه هزار بار بچرخد، می گویم پنجاه هزار سال. در آن جا که به تعبیر خود قرآن دیگر نه ماهی است و نه خورشیدی و نه زمینی و این حساب ها همه از بین می رود. پس پنجاه هزار سال است یعنی چه؟

... مقصود این است که امتدادش امتدادی است که اگر با این مقیاسی که در دست شماست اندازه گیری کنند، آن قدر در می آید. سؤال دیگر این که آیا این روز که پنجاه هزار سال است، برای همه ی مردم یک زمان مطلق است و یک جور است؟ یعنی همه ی مردم روز قیامت را پنجاه هزار سال طی می کنند؟ این را از پیغمبر اکرم سؤال کردند: یا رسول الله! عجب روز طولانی است! فرمودند: به خدای عالم قسم که آن روز بر مؤمن آن قدر می گذرد که یک نماز را می خواند. این جا هم آیه اساساً راجع به کافرین است. مسئله ی زمان از یک نظر دیگر هم خیلی قابل توجه است و آن این است که گذشتن زمان برای انسان، با حالتی که انسان در آن حالت قرار دارد، نسبت مستقیم دارد. یعنی انسان به هر اندازه که خوش باشد، احساس نسبت به زمان منفی می شود.

ببند یک نفس ای آسمان در بچه ی صبح  
بر آفتاب که امشب خوش است با قمرم  
برعکس، اگر انسان در یک حال بسیار سختی باشد، اجزای زمان بر انسان بسیار کند می گذرد [آشنایی با قرآن، ج ۹، ص ۷۲-۷۱].

## مثال ۲. تعبیر قرآن درباره ی آسمان

«قرآن درباره ی آن چه که ما آسمان می نامیم، تعبیری دارد که نه با هیئت قدیم جور در می آید نه با هیئت جدید. با هیئت قدیم تباین دارد، با هیئت جدید تباین ندارد. ولی در هیئت جدید قهراً مطرح نیست. از باب این که مسئله ای است مافوق هیئت. قرآن می گوید: انازینا السماء الدنيا بزینه الكواكب [صافات / ۹۶] و لقد زینا السماء الدنيا بمصابیح [ملک / ۵]. یعنی تمام این خورشیدها، ماه ها و ستاره ها، به نزدیک ترین آسمان ها تعلق دارند. از نظر هیئت قدیم، ماه به آسمان نزدیک تعلق داشت، عطارد به آسمان دوم، زهره به

آسمان سوم، خورشید به آسمان چهارم، مریخ به آسمان پنجم، مشتری به آسمان ششم، زحل به آسمان هفتم و باقی ستاره ها همه به آسمان هشتم تعلق داشتند؛ چون قائل به نه آسمان و نه فلک بودند... در هیئت جدید تا حدودی که ستاره وجود دارد، آسمان یعنی جسمی غیر از ستاره ها وجود ندارد... [آشنایی با قرآن، ج ۹، ص ۱۹۹-۲۰۰].

مثال ۳. سؤال: در آیه ی «والنجم والشجر يسجدان» [الرحمن / ۶]، منظور از سجده چیست؟ «گیاه همین عمل رویدنش سجده ی خداست. نه این که درخت مثلاً شب ها که مردم به خواب می روند، سرش را کج می کند و روی زمین می گذارد، سجده ی او چیز دیگری است، اطاعت است: در مقابل امر پروردگار خود خاضع هستند: «ثم استوی الی السماء و هی دحان فقال لها و لئلارض اثینا طوعاً او کرهاً قالتا اتینا طائعتین» [فصلت / ۱۱]. معلوم است که آن جا سخن لفظ نیست، جواب لفظ هم نیست، امر پروردگار و قانون الهی را که بدون تخلف عمل می کنند، آن اطاعت آن هاست...

فارابی می گوید: صلت السماء بدورانها، والارض برجحانها و السماء بسيلانه و المطر بهتلانه: آسمان با حرکت خودش نمازش را می خواند و زمین با جنبش خودش، آب با جریانش و باران با ریزش خود... [آشنایی با قرآن، ج ۶، ص ۲۲ و ۲۳].

مثال ۴. «الله نور السموات و الارض...» [نور / ۳۵]. آن چه بشر ابتدائاً از کلمه ی نور می فهمد، همین نورهای محسوس است که هنوز هم صد درصد حقیقت آن از نظر فیزیک دانان کشف نشده است... آن چه مسلم است، این است که مقصود از این که خدا نور آسمان ها است، این نور نیست. این نور یکی از مخلوقات خداوند است... اگر کسی درباره ی خدا چنین خیال کند که یک قلمبه ی نور است در بالای عرش، و نور را هم چیزی نظیر نور برق و خورشید و غیره تصور کند و واقعاً چنین اعتقادی داشته باشد، در توحید و در ایمانش خلل است. این نور چیزی است که ما به چشم می بینیم، درحالی که قرآن درباره ی خدا می گوید: «لا تدركه الابصار و هو يدرك الابصار» [انعام / ۱۰۳].

ولی کلمه ی نور مصداقش منحصر به نور حسی نیست. لفظ نور وضع شده است برای هر چیزی که روشن کننده است؛ یعنی پیدا و پیدا کننده باشد... مثلاً درباره ی علم می گویم: «علم نور است و در حدیث است: العلم نور يقذفه الله فی قلب من یشاء من عباده» [بحار الانوار، ج ۱، ص ۲۲۵]... اما مسلم است که علم از نوع نور برق و نور خورشید و غیره نیست.

قرآن کریم به ایمان، نور اطلاق کرده است: ... و جعلنا له نوراً یمشی به فی الناس... [انعام / ۱۲۲]. عرفا به عشق نور می گویند.



مولوی می گوید:

عشق قهار است و من مقهور عشق  
چون قمر روشن شدم از نور عشق

خدا نور است، یعنی حقیقتی است در ذات خود پیدا و پیداکننده. به این معنا، دیگر هیچ چیزی در مقابل خدا نور نیست، یعنی همه ی نورها در مقابل خدا ظلمت اند. چون آن چیزی که در ذات خودش پیدا و پیداکننده است، فقط خداست. سایر اشیا اگر پیدا و پیداکننده، در ذات خودشان تاریک هستند؛ خدا آن ها را پیدا و پیداکننده کرده است [آشنایی با قرآن، ج ۴، ص ۹۷ تا ۱۰۱].

«ما به خداوند نور می گوئیم، ولی هرگز نور اعظم نمی گوئیم. معنایش این است که نورهایی داریم که یکی بزرگ تر است و دیگری کوچک تر و خدا نور بزرگ تر است... خدا نور بزرگ تر نیست، بلکه نور همه ی نورهاست [همان، ص ۱۰۴].

ذات اقدس احدیت نور مطلق است، نوری است که ظلمت مقابل ندارد... نکته ی غریبی است، ذات حق چون هیچ وقت پنهان نیست، از نظرها پنهان است. اگر گاهی پنهان بود و گاهی آشکار، از نظرها پنهان نبود. چون غروب و افول و تغییر و حرکت ندارد، مورد غفلت بشر است» [مجموعه ی آثار، ج ۱، ص ۳۲۴].

مثال ۵: «انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً [مزمّل / ۵]. ثقیل از ماده ی ثقل همان سنگینی است. معمولاً لغات در ابتدا برای امور مادی وضع می شوند... مثلاً این سنگ سنگین است، آن سنگ دیگر سبک است... ولی می بینیم، سنگینی را انسان در مورد معانی و در غیر امور جسمی هم به کار می برد. مثلاً اگر کسی مطلبی را القا کند که فهمش دشوار باشد، می گویند که مطلب سنگینی بود؛ با این که مطلب وزن ندارد. هم چنین مأموریت هایی که به عهده ی اشخاص می گذارند، بعضی ساده است و انسان آن ها را به آسانی، بی خطر و بدون زحمت و مشقت انجام می دهد، ولی بعضی از مأموریت هاست که انسان باید هزاران رنج و سختی و مشقت متحمل بشود تا بتواند آن را انجام بدهد. آن وقت می گوئیم که یک مأموریت سنگین به دوش فلان کس گذاشته شده است.

تاریخ پیغمبر اکرم (ص) هم نشان داد که ایشان برای رساندن این پیام چه قدر متحمل سختی ها شدند [آشنایی با قرآن، ج ۱۰، ص ۲۳ تا ۲۷].<sup>۱۰</sup>

زیرنویس

۱. برای اطلاعات بیشتر به کتاب آشنایی با علوم اسلامی، جلد ۲، صفحه ی ۴۵ به بعد مراجعه کنید.
۲. برای مطالعه ی بحث بیشتر پیرامون حجیت ظواهر، به کتاب آشنایی با علوم اسلامی، جلد ۳، صفحات ۳۶-۳۴ مراجعه فرمایید.

۳. در خصوص نعمت زبان و لطف به کتاب حکمت ها و اندرزها، صفحه های ۲۱۹ تا ۲۲۲ مراجعه کنید.

۴. برای مطالعه ی بحث مفصلی در مورد تحلیل معنی اسمی و حرفی به مجموعه آثار، جلد ۱۰، صفحه های ۲۹۱ تا ۳۰۴، و هم چنین برای مطالعه ی بحث مفصلی در مورد اشتراک لفظی و معنوی به مجموعه آثار، جلد ۵، صفحه ی ۲۰۱ به بعد مراجعه کنید.

۵. برای مطالعه ی بحث مفصلی در مورد تحلیل معنی اسمی و حرفی به مجموعه آثار، جلد ۱۰، صفحه های ۲۹۱ تا ۳۰۴، و در مورد اشتراک لفظی و معنوی به مجموعه آثار، جلد ۵، صفحه ی ۲۰۱ به بعد مراجعه کنید.

۶. برای مطالعه ی بحثی جالب در مورد واژه های فطرة، صیغه و خنیف به مجموعه آثار، جلد ۳، صفحه ی ۴۵۹ مراجعه کنید.

۷. برای مطالعه ی بحثی جالب در خصوص معنی «ن» در سوره ی قلم، به آشنایی با قرآن، جلد ۸، صفحه ی ۲۳۸ مراجعه کنید.

۸. برای بحث مبسوط در خصوص الهام، به کتاب توحید، صفحه های ۱۳۷ تا ۱۵۳ و کتاب امدادهای غیبی در زندگی بشر، صفحه های ۷۷ تا ۸۱ مراجعه کنید.

۹. در باره ی تفسیرهای انحرافی این گروه به مجموعه ی آثار، جلد ۱، صفحه ی ۴۶۵ تا ۴۶۸ مراجعه کنید.

۱۰. برای مطالعه ی بحثی مبسوط در این زمینه به کتاب سیری در سیره ی نبوی، صفحه های ۱۸۸-۱۸۲ مراجعه کنید.

منابع

۱. مطهری، مرتضی. آشنایی با قرآن. انتشارات صدرا. قم: ج ۱ و ۲، چاپ هشتم، ۱۳۷۲؛ ج ۳، چاپ شانزدهم، ۱۳۸۳؛ ج ۴، چاپ سوم، ۱۳۷۳، ج ۵، چاپ اول، ۱۳۸۳؛ ج ۶، چاپ دوم، ۱۳۷۶؛ ج ۸، چاپ چهارم، ۱۳۸۴.
۲. مطهری، مرتضی. فلسفه ی اخلاق. انتشارات صدرا. قم. چاپ دهم. شهریور ۱۳۷۱.
۳. مطهری، مرتضی. مجموعه گفتارها. انتشارات صدرا. قم. چاپ اول. تهران. ۱۳۶۱.
۴. مطهری، مرتضی. انسان کامل. انتشارات صدرا. قم. چاپ دهم. بهار ۷۳.
۵. مطهری، مرتضی. نبوت. انتشارات صدرا. قم. چاپ اول. ۱۳۷۳.
۶. مطهری، مرتضی. توحید. انتشارات صدرا. قم. چاپ سوم. بهار ۱۳۷۴.
۷. مطهری، مرتضی. حماسه ی حسینی (ج ۱). انتشارات صدرا. قم. چاپ دهم. ۱۳۶۶.
۸. مطهری، مرتضی. حکمت ها و اندرزها. انتشارات صدرا. قم. چاپ دوازدهم. ۱۳۸۰.
۹. مطهری، مرتضی. اسلام و مقتضیات زمان (ج ۱). انتشارات صدرا. قم. چاپ چهارم. ۱۳۶۸.
۱۰. مطهری، مرتضی. آشنایی با علوم اسلامی. انتشارات صدرا. قم. چاپ دوم. ۱۳۶۶.
۱۱. مطهری، مرتضی. مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی (ج ۳). انتشارات صدرا. قم. چاپ پنجم. ۱۳۷۰.
۱۲. مطهری، مرتضی. مسئله ی حجاب. انتشارات صدرا. قم. چاپ چهل و دوم. پاییز ۱۳۷۴.
۱۳. مطهری، مرتضی. مجموعه آثار. ج ۱، انتشارات صدرا، قم: ج ۱: چاپ نهم، ۱۳۷۸؛ ج ۳، چاپ هفتم، ۱۳۷۸؛ ج ۵، چاپ ششم، ۱۳۷۸؛ ج ۶، چاپ هفتم، ۱۳۷۹؛ ج ۷، چاپ پنجم، ۱۳۷۸؛ ج ۸، چاپ سوم، ۱۳۷۹؛ ج ۹، چاپ چهارم، مرداد ۱۳۷۸؛ ج ۱۳، چاپ پنجم، ۱۳۷۸؛ ج ۲، چاپ نهم، ۱۳۷۹.

